

مفهوم مشروعیت و رهبرانی گوناگون نسبت به آن

نویسنده: فرید مسفران

بحث از مشروعیت داخلی حکومتها دستکم از زمان هابز و لاک موضوع اصلی تئوریهای سیاسی بوده است. نظریه لیبرالیسم، که انسانها را افرادی آزاد و خردمند می‌داند، مفهوم پیچیده اقتدار را دستمایه قرار می‌دهد. روسو گفته است «اگر انسانها آزاد به دنیا آمده‌اند چه چیزی قیلوبندهای شان را توجیه می‌کند.» این پرسشی است که تئوریهای جدید مشروعیت به آن می‌پردازند. البته مشروعیت حکومت از بُعد بین‌المللی تا دوره اخیر کمتر مورد توجه قرار گرفته بود.^۱

بسیاری از تئوریهای جدید مشروعیت اقتدار حکومت را مبتنی بر رضایت حکومت‌شوندگان می‌دانند.^۲ رژیمی که از پشتیبانی کافی برخوردار نباشد ناگزیر باید به زور متکی شود و چنین رژیمی را دیکتاتوری می‌نامند. تاریخ جهان نشان می‌دهد که دیکتاتوری‌ها دارای یک ویژگی مشترک هستند که همانا توسل به زور و اجبار و نبود پشتیبانی عمومی است. البته بسیاری از حکومت‌ها سالیان متمادی بی آنکه در ظاهر مورد پذیرش مردم باشند، در مصدر قدرت باقی مانده‌اند و پدیده اجبار و پذیرش دیکتاتوری امری شایع است.^۳ مشروعیت به توجیه اقتدار^۴ - برای نمونه اقتدار قانون‌گذاران برای تجویز قواعد حقوقی یا اقتدار دادگاهها برای حکم دادن - اشاره دارد. اقتدار مشروع همان اقتدار موجه است و تئوری‌های مشروعیت نیز سعی دارند عواملی (چون سنت، قانونیت، دموکراسی و...) را که می‌تواند برای موجه ساختن قدرت و اقتدار به کار رود دنبال نمایند. هانا پیتکین (Hana Pitkin) معتقد است «اقتدار مشروع اقتداری است که باید اطاعت شود،... که انسان خردمند با در نظر گرفتن تمام حقایق و مسائل به آن رضایت خواهد داد».^۵ به هر حال از مشروعیت، تعاریف گوناگونی به دست داده‌اند. رابرت دال (Robert Dahl) معتقد است «یک حکومت در صورتی مشروع دانسته می‌شود که ملت تحت سلطه آن معتقد باشند ساختار، تشریفات قانونی، قوانین، احکام، سیاست‌ها، صاحب‌منصبان یا رهبران حکومت دارای ویژگی «درستی»».

«صحت» یا خیر اخلاقی هستند و به‌طور خلاصه حق ایجاد قواعد الزام‌آور را دارند». یورگن هابرماس (Jurgen Habermas) نیز معتقد است «مشروعیت به این معنی است که در تأیید ادعای یک نظم سیاسی در مورد این که به‌عنوان نظمی درست و منصفانه مورد شناسایی واقع شده است دلالت‌های خوبی وجود داشته باشد. یک نظم مشروع مستحق شناسایی است. مشروعیت به معنی شایستگی یک نظم سیاسی برای به رسمیت شناخته شدن است».

مارتین لیپست (Martin Lipset) می‌گوید: «مشروعیت به معنی اهلیت نظام برای ایجاد و حفظ این اعتقاد است که نهادهای سیاسی موجود مناسب‌ترین نهادهای جامعه‌اند.» و در نهایت جوزف راز (Joseph Raz) استاد فلسفه حقوق معتقد است: «نهادهای آنها در صورتی و به اندازه‌ای دارای اقتدار مشروعند که ادعای شان [به داشتن حق حکومت] توجیه‌پذیر باشد».^۶

با دقت در تعاریف فوق می‌بینیم اختلاف زیادی در این تعاریف به چشم می‌خورد. برخی اعتقاد و پذیرش مردمی را ملاک اصلی می‌دانند و برخی دیگر ملاک‌های عینی تری همچون شایستگی نظام را مهم می‌شناسند. از آنجا که رهبرانی نظام گوناگونی نسبت به مسئله مشروعیت وجود دارد و مکاتب مختلف نیز تعاریف گوناگونی از آن داشته‌اند، شاید ارائه تعریف واحدی از مسئله مشروعیت که مورد پذیرش تمامی آنها باشد، مقدور نباشد.

هنگامی که قدرت مطابق قواعد موجهی کسب و اعمال شود و همراه با رضایت باشد آن را برحق یا مشروع می‌نامند.^۷ اینکه قدرت تا چه حد مشروع است و چه چیزی آن را مشروع می‌سازد، مسئله‌ای پیچیده و حل نشده است.^۸ حقوقدانان، فیلسوفان اخلاق و سیاست و دانشمندان علوم اجتماعی هر یک به گونه‌ای این مسئله را تحلیل می‌کنند. این رهبرانی از زوایای مختلفی قابل طرح هستند. پس در اینجا به بررسی برداشتهای مختلف از مشروعیت می‌پردازیم.^۹

رهیافت حقوقی

یکی از جنبه‌های مهم مشروعیت قدرت و

با بیش خودشان مشروع نباشد بی اعتبار می دانند یا بر نقش مشروعیت قاعده در اجرای ارادی آن تأکید می ورزند.

در این میان، طرفداران حقوق طبیعی عمدتاً معتقدند که قاعده حقوقی هنگامی معتبر است که مطابق با آرمانهای اخلاقی و حقوقی طبیعی بوده و به عبارت دیگر مشروعیت داشته باشد؛ یعنی موضوعه بودن آن را کافی نمی دانند. اما از سوی دیگر، پوزیتیویست‌های حقوقی بر موضوعه بودن قاعده حقوقی و اینکه از منبع و هنجار برتری اعتبار خود را کسب نموده باشد تأکید و ارتباط میان حقوق موضوعه با مفاهیم اخلاقی و مشروعیت اخلاقی و سیاسی وارد می کنند.^{۱۳} از نظر آنها همین که قاعده به شکل صحیح وضع و ایجاد شده و تأثیر گذار باشد کافی است. عقاید دیگری نیز در میان این دو قطب به چشم می خورد که طیف وسیعی از نظریات گوناگون طرفداران پوزیتیویسم اجتماعی یا مکتب اصالت اراده سیاسی را شامل می شود. یکی از حقوقدانانی که با تمایز قائل شدن میان حقوق با سیاست و اخلاق به رابطه میان این دو باور دارد معتقد است: «بین حقوق موضوعه با سیاست و اخلاق باید تمایز قائل شد؛ زیرا حقوق گرچه با این دو مرتبط است آشکارا مفهوم متفاوتی دارد. سیاست از نظر ایجاد حقوق، بازنگری در حقوق، انتصاب سمت‌های حقوقی اصلی، حفظ نیروهای برقراری نظم و حقوق، حمایت از احکام دادگاهها و... با حقوق مرتبط است. با این همه نه سیاست حقوق است و نه حقوق سیاست محسوب می گردد. اخلاق نیز با حقوق مرتبط است آن هم از طریق انتقاد از آراء و قواعد حقوقی، در خصوص موضوع تعهد [اخلاقی]، در مورد احترام به حقوق، در خصوص موضوع ادعای حقوق به اینکه به طور اصیل هنجارین است، و اصالتاً به جهان «بایدها» مربوط می شود. با وجود این، نه اخلاق حقوق است و نه حقوق اخلاق یا یک زیرمجموعه اخلاق است. هر چند که گاهی طرفداران حقوق طبیعی خلاف این ادعا نموده اند...»^{۱۴}

در اینجا شایان ذکر است که اگر برخلاف برخی طرفداران حقوق طبیعی بین قانونی بودن و

حکومت، بعد حقوقی آن است یعنی تعیین اینکه قدرت چگونه مطابق با قواعد حقوقی به شکل معتبری حاصل می گردد و چگونه باید اعمال شود. مطابق این دیدگاه، قدرت هنگامی مشروع است که اکتساب و اعمالش مطابق با حقوق موضوعه باشد. یعنی مشروعیت با اعتبار حقوقی برابر است یا دستکم یکی از جنبه‌های مهم مشروعیت قدرت، اعتبار حقوقی آن است.^{۱۵} هنگامی که کلسن از مشروعیت و تغییر نام مشروع نظام سخن می گوید منظورش تنها مشروعیت قانونی و مؤثر نظام است.^{۱۶} آنتونیو کاسسه نیز می گوید: «پشتیبانی حقوق از قدرت، قدرت را مشروعیت می بخشد و آن را مستقر می سازد». وی دلیل این امر را نبود قدرت حاکمه برتر در جامعه بین‌المللی می داند که بتواند به وضعیت‌های جدید مشروعیت ببخشد.^{۱۷} مطابق با این رهیافت، مشروعیت معادل با قانونی بودن است و دستکم یکی از دلایل مهم مشروعیت یافتن یک رژیم این است که مطابق با فرایند قانونی قدرت یافته باشد.

مشروعیت قاعده حقوقی

هنگامی که از مشروعیت نظام و قدرت از جنبه حقوقی سخن می گوئیم باید به یاد داشته باشیم که در باب اعتبار و روشهای اعتبار یافتن و ایجاد قاعده حقوقی نیز نظریه‌های مختلفی وجود دارد و در مورد مفهوم مشروعیت قاعده حقوقی و کاربردهای آن نیز حقوقدانان با هم اختلاف نظر دارند. برای نمونه، برخی از حقوقدانان یک قاعده را هنگامی مشروع می دانند که قانونی باشد یعنی به طریقه قانونی وضع شده باشد، ولی برخی دیگر این دو کلمه را در مفاهیم جداگانه‌ای به کار برده و مشروعیت (legitimacy) قاعده را امری جدا از قانونی بودن (legality) دانسته‌اند. البته در میان همین گروه نیز اختلاف نظر زیادی وجود دارد. برخی با تمایز قائل شدن بین مشروعیت و قانونی بودن قاعده، مشروعیت را امری جدا از حقوق و در قلمرو اخلاق و سیاست می دانند و به آن اهمیتی نمی دهند؛ ولی برخی دیگر برای مشروعیت قاعده حقوقی اهمیت زیادی قائلند و قاعده‌ای را که مطابق

○ رابرت دال: یک حکومت در صورتی مشروع دانسته می شود که ملت تحت سلطه آن معتقد باشند ساختار، تشریفات قانونی، قوانین، احکام، سیاستها، صاحب‌منصبان یا رهبران حکومت حق ایجاد قواعد الزام‌آور را دارند.

بودنش - تا زمان اعتبار - توجه نمی کنند. به هر حال به نظر می رسد حقوق باید از فلسفه، اخلاق و سیاست متمایز گردد و به عبارتی نباید میان مبنای ایجاد قواعد و خود قواعد خلط شود.

نقش مشروعیت و تأثیر گذاری در اجرای حقوق در جامعه بین المللی سازمان نیافته

کلسن بر این عقیده است که اصل مشروعیت^{۱۶} توسط اصل تأثیر گذاری (effectiveness) و استقرار محدود گشته است و اگر نظم عمومی تأثیر گذاری خود را از دست بدهد دیگر کسی ملزم به رعایت آن نخواهد بود. او معتقد است: «نظم حقوقی ملی به محض تأثیر گذاری از نظر حقوق بین الملل معتبر تلقی می شود و به محض اینکه تأثیر گذاری را از دست داد، اعتبارش را نیز از دست می دهد... حکومتی که با یک انقلاب یا کودتا قدرت دائمی کسب کرده باشد مطابق حقوق بین الملل حکومت مشروع تلقی می شود و هویتش تحت تأثیر این وقایع قرار نمی گیرد. به همین دلیل مطابق حقوق بین الملل انقلابهای پیروز یا کودتاهای موفقیت آمیز (هر چند قانونی نیستند) باید به عنوان رویه هایی تلقی شوند که نظم حقوقی اصلی به واسطه آن می تواند تغییر یابد. این گونه وقایع از نظر حقوق بین الملل وقایع مؤد حقوقي می باشند».^{۱۷} به اعتقاد کلسن نیز «اصل استقرار اصل حقوقی در جوهر کلیه قواعد حقوق بین الملل جریان دارد و مفهوم آن این است که در حقوق بین الملل جایی برای فروض حقوقی نیست».^{۱۸} می بینیم که در حقوق بین الملل اصل تأثیر گذاری اهمیت زیادی یافته است و علت آن نیز عمده تاً این است که نظم حقوقی بین المللی برخلاف حقوق داخلی برای اجرای حقوق و تکالیف دارای قدرت مرکزی نیست و در نتیجه در سطح بین المللی وضعیت حقیقی در ارزیابی موقعیت های حقوقی اهمیت بیشتری می یابد؛ هر چند که در حقوق داخلی نیز گاه وضعیت حقیقی دارای اهمیت است و برای نمونه تصرف می تواند به عنوان اماره مالکیت محسوب شود. اما این امر که در حقوق داخلی یک اماره و امری استثنایی

مشروعیت [فلسفی، سیاسی یا اخلاقی] قاعده تمایز قائل شویم و بپذیریم که مشروعیت، اصلی سیاسی و اخلاقی است و در قلمرو حقوق جایی ندارد و اگر همچون برخی طرفداران پوزیتیویسم حقوقی همچون کلسن، مشروعیت را معادل با قانونی بودن بدانیم، پذیرش این امر نیز اجتناب ناپذیر است که برای منجر شدن مشروعیت یا عدم مشروعیت یک قاعده، قدرت یا نظم به امر حقوقی باید مجاری حقوقی لازم طی شود. یعنی با توسل به افکار عمومی و راهکارهای ایجاد قانون یا انقلابها و شورش ها منجر به تغییر قواعد یا نظام حقوقی شود.^{۱۹} اصولاً به نظر می رسد برای حفظ استقلال و بی طرفی حقوق و تفکیک آن از سیاست باید بین مبنای حقوق و خود قواعد حقوقی تمایز قائل شد. قواعد حقوقی ناظر بر قدرت و حاکمیت نیز از سایر قواعد مستثنی نیست و تغییر مبنای آنها ممکن است از طریق راهکارهای حقوقی همچون ایجاد عرف و قانون گذاری یا انعقاد معاهده انجام گردد. البته در مورد نقش مینا و منبع در ایجاد و تغییر قواعد حقوقی و ماهیت حقوق در میان طرفداران حقوق موضوعه نیز مکاتب مختلفی وجود دارد که منجر به اختلاف نظرهای زیادی در خصوص ایجاد، تغییر یا محو یک قاعده حقوقی خاص بین مکاتب و نظریات مختلف می شود.

شایان ذکر است که برداشت یک حقوقدان از ماهیت حقوق در طرز تلقی او از چگونگی ایجاد قاعده حقوقی و پذیرش یا رد شکل گیری یک قاعده یا نظریه حقوقی نقش بسیار مهمی ایفا می کند. کسانی که حقوق را از اخلاق، سیاست و فلسفه متمایز می سازند و بر خصلت هنجارین و نهادین حقوق و موضوعه بودنش (البته با توجه به هر سیستم حقوقی راه وضع قواعد متفاوت است) تأکید دارند، بر وجود و حصول شرایط حقوقی مورد نیاز برای ایجاد قاعده یا نظم حقوقی تأکید خواهند داشت؛ اما طرفداران مکاتب حقوق طبیعی یا متمایل به سیاست (همچون بیروان مک دوگال یعنی ریزمن و داماتو) به گرایش سیاسی خود و منافع سیاسی کشور متبوعشان بیشتر بها می دهند و چندان به شرایط شکلی ایجاد حقوق و لازم الرعایه

○ برخی از حقوقدانان
یک قاعده راهنمایی
مشروع می دانند که قانونی
باشد یعنی به شیوه قانونی
وضع شده باشد، ولی
برخی دیگر مشروعیت
قاعده را امری جدا از قانونی
بودن آن دانسته اند.

محسوب می‌شود در حقوق بین‌الملل امری عادی است. به این علت که در حقوق بین‌الملل به دلیل نبود قدرت برتر باید بطور کلی بر اجرای شخصی (self-enforcement) اتکا شود؛ زیرا یک اقتدار حاکم بر تمام اعضای جامعه وجود ندارد که وضعیت‌های حقوقی را حفظ و اجرای قواعد حقوقی را تحمیل و تضمین نماید^{۱۹} (هرچند به تدریج با نهادینه شدن جامعه بین‌المللی تغییر این وضعیت امکان‌پذیر است).

اما نبود نظام بین‌المللی برتر از دید برخی حقوق‌دانان دلیل اهمیت یافتن مشروعیت قاعده است. برای نمونه، پرفسور فرانک معتقد است «حقوق بین‌الملل بیش از هر نظام حقوقی دولتی به عنصر [مشروعیت] که موجب تشویق پیروی ارادی از قاعده می‌شود، نیاز دارد. زیرا روش‌هایی که برای تضمین اجرای قواعد در اختیار دارد نادر و نسبتاً ناکارآمد است. به هر حال در هر جامعه‌ای (محلی، ملی، بین‌المللی) مفهوم جامعه با درجه بالای پیروی اختیاری تقویت می‌شود».^{۲۰} پس شاید بتوان میان مشروعیت قاعده و تأثیر گذاری آن رابطه متقابلی یافت. از یک سو، مشروعیت و پذیرش همگانی نظام را دارای اهمیت ابزاری و همچون وسیله‌ای دانسته‌اند که نمایانگر مبنای بالقوه مهم تأثیر گذاری قاعده است. از سوی دیگر، همانطور که بر تأکید نموده است هر چه یک نهاد دارای ثبات و تأثیر گذاری بیشتری باشد، بیشتر احتمال دارد که مشروع پنداشته شود. به همین علت است که تنها از مشروعیت قدرت سخن به میان نمی‌آید بلکه از «قدرت مشروعیت» نیز سخن گفته می‌شود.^{۲۱} پس پذیرش مردمی و مشروعیت نیز با استقرار و تأثیر گذاری نظام حقوقی ارتباط پیدا می‌کند؛ یعنی مینا و منبع یک نظام حقوقی موجب استقرار آن خواهد شد.^{۲۲}

رہیافت فلسفی (نظریه)

قرارداد اجتماعی

هر چند اعتبار حقوقی جنبه مهمی از مشروعیت است اما نمی‌تواند به تمامی حق مطلب

را ادا کند. اصولاً اختلاف نظر درباره مشروعیت و حقیقی بودن قدرت تنها به این محدود نمی‌شود که حکومت قانوناً مستحق اعمال یا داشتن قدرت هست یا نه، بلکه شامل عدم توافق درباره اینکه آیا قانون خودش توجیه‌پذیر است یا خیر و آیا مطابق با اصول اخلاقی مقبول بشریت هست یا نه هم می‌شود. پس می‌توان گفت که این رهیافت با مبنای اخلاقی اقتدار سیاسی (مشروعیت) سروکار دارد.^{۲۳} البته همانطور که در مبحث گذشته اشاره شد طرفداران حقوق طبیعی نیز مشروعیت قواعد و حقوق را با معیارهای فراحقوقی و فلسفی می‌سنجند. پس در اینجا اعتبار و مشروعیت خود قوانین و توجیه‌پذیری خود حقوق است که مورد توجه قرار می‌گیرد. از دیدگاه یک فیلسوف اخلاق و سیاست، قدرت هنگامی مشروع است که قوانین حاکم بر آن مطابق با اصول هنجاری مورد پذیرش عقل باشد. پس آنچه برای فیلسوف مشروع است چیزی است که اخلاقاً توجیه‌پذیر باشد. مشروعیت، قابلیت توجیه اخلاقی روابط قدرت را دارد. این پیشش نسبت به مشروعیت رارهیافت قدرت نیز نامیده‌اند.^{۲۴} برای مطالعه مشروعیت در فلسفه سیاسی باید نظرات توماس هابز، لاک، روسو، هگل و... را مطالعه نمود.^{۲۵}

در گذشته بسیاری سلطنت و حکومت را موهبت الهی می‌دانستند و برخی از فلاسفه نظیر هگل و نیچه نیز در تأیید حکومت مطلقه و قدرتمند استدلال، و نقش مردم و رضایت‌شان را انکار می‌نمودند. مارکس و انگلس به عنوان بنیانگذاران پیش سوسیالیستی معتقد بودند که نظام اقتصادی سرمایه‌داری از بنیاد ناعادلانه و بهره‌کش است و کارگران در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته این مطلب را درک خواهند کرد و در این هنگام جامعه سرمایه‌داری به سوی وضعیت بحرانی خواهد رفت. در نتیجه آنها طبقه کارگر و ایجاد کنندگان انقلاب جهانی را دارای مشروعیت می‌دانستند، و سلطنت توارثی یا حق تعیین سرنوشت ملی یا لیبرال دموکراسی را نه. اما پیشگویی آنان در عمل تحقق نیافت. آنتونیو گرامشی رهبر حزب کمونیست ایتالیا معتقد

○ حقوق بین‌الملل
بیش از هر نظام حقوقی
دولتی به عنصر مشروعیت
که موجب تشویق پیروی
ارادی از قاعده حقوقی
می‌شود نیاز دارد زیرا
روشهایی که برای تضمین
اجرای قواعد حقوق
بین‌الملل در دست است
نادر و نسبتاً ناکارآمد
است.

○ از دیدگاه فیلسوف اخلاق و سیاست، قدرت هنگامی مشروع است که قوانین حاکم بر آن مطابق با اصول هنجاری مورد پذیرش عقل باشد.

بود که ارزشهای اجتماعی و سیاسی طبقه سرمایه‌دار از طریق سیستمهای آموزشی، رسانه‌های جمعی و... ترویج می‌شوند بطوری که بیشتر شهروندان این ارزشها را به عنوان امور طبیعی می‌پذیرند و معتقد می‌شوند که بیچارگان بیش از نظام خود مقصّر فقرشان هستند. و به این ترتیب کارگران برای پذیرش سیستم سرمایه‌داری آماده می‌شوند و علیرغم نابرابری آشکار این نظام اعتقاد می‌یابند که نهادهای سیاسی دموکراتیک می‌توانند از مشکلات طبقه کارگر بکاهند.^{۲۶} هابرماس و کلاوس اوفه معتقد بودند که دولت لیبرال دموکراتیک در نهایت در زمینه ایجاد توازن بین رفاه عامه مردم و منافع سرمایه‌داران دچار شکست خواهد گردید و این موجب بحران مشروعیت آن خواهد شد.^{۲۷} ولی بینش فلسفی که منبعت از نظریه قرارداد اجتماعی و حاکمیت مردمی بوده و بر نقش رضایت مردم در مشروعیت بخشیدن به حاکمیت تأکید داشته، بیشترین تأثیر را چه در حیطه اندیشه و چه در تحولات سیاسی بویژه در شکل‌گیری دموکراسی‌ها و برجسته شدن نقش حقوق بشر و آزادیهای مردمی داشته است. این نظریه که در عصر روشنگری گفتمان غالب فلسفی بود با اندیشه لیبرالیسم پیوند خورد و منجر به دموکراسی‌های لیبرال غربی شد. البته همانطور که اشاره شد هواداران بینش سوسیالیستی انتقاداتی بر این نظریه سیاسی داشته و دارند.

قرارداد اجتماعی یک ساختار شکلی و تحلیلی است که می‌تواند به عنوان وسیله ارائه عقاید سیاسی متضادی مورد استفاده قرار گیرد. این ابزار در نظریه هابز (همچنین جان‌بدن و گروسوس) برای دفاع از مطلق‌گرایی و حاکمیت مطلق به کار رفته، ولی در اندیشه جان‌لاک در حمایت از حکومتی که توسط قانون اساسی تأسیس شده مورد استفاده قرار گرفته است. گرچه این مفهوم توسط هیوم و بنتام صریحاً رد شده است بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال باز هم بر آن تأکید کرده‌اند. برخی مانند راولز (Rawls) در قالب تئوری عدالت به این مفهوم اشاره داشته‌اند^{۲۸} و برخی دیگر در مفهومی نزدیکتر به مفاهیم سنتی قرارداد اجتماعی، ریشه

این تئوری را می‌توان در عبارت «هیچ کس بدون رضایتش نباید تحت سلطه قدرت سیاسی قرار گیرد» یافت. بنابراین اطاعت از اقتدار یا تسلیم اختیاری و مبتنی بر رضایت به صاحبان اقتدار، مشروعیت می‌بخشد؛ اما اینکه افراد به چیزی رضایت داده‌اند، مطابق با ارزشهای خاص و مبانی فکری نظریه‌پردازان مختلف شدیداً متفاوت می‌باشد.^{۲۹}

توماس هابز

از نظر توماس هابز (۱۶۷۱-۱۶۸۸) حالت طبیعی انسان پیش از قرارداد اجتماعی «جنگ انسان با انسان بود» و حکومت قانون به عنوان ابزار لازم برای تشویق نظم و امنیت شغلی ضرورت داشت. برای اینکه هر شهروندی زندگی‌اش را حفظ کند، باید اطاعت نامشروط و مطلق نسبت به قانون حاکم را بپذیرد. بنابراین این قرارداد اجتماعی که توسط هابز به کار رفته همچون گروسوس در جهت توجیه حکومت خودکامه است. هدف هابز غیرقانونی و نامشروع دانستن جنگ داخلی و شورش بود که او آنها را بدترین بلاهای می‌دانست.^{۳۰}

جان لاک

اما از نظر لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) حالت طبیعی بشر حالت وحشت نبود بلکه وضعی بود که «در آن انسانها به مقتضای عقل کنار هم می‌زیند بدون آنکه سالار مشترکی با اختیار دآوری میان ایشان بر زمین باشد».^{۳۱} به تعبیری حالت طبیعی بشر حالت وحشت نبوده بلکه نوعی عصر طلایی بوده است. لاک معتقد بود که جامعه سیاسی و حکومت بر مبنای عقلی استوار است و تنها راهی که برای نمودن چنین نکته‌ای به نظرش می‌رسید این بود که بگردید جامعه سیاسی و حکومت آنکای‌شان بر رضایت است.^{۳۲} او مقاومت در برابر اقتدار منصفانه را تأیید نمی‌کرد و ادعا می‌نمود که افراد به صرف حضور در محدوده سرزمین یک جامعه، بطور ضمنی به اطاعت از قانون رضایت داده‌اند؛ زیرا بودن در محدوده یک جامعه به معنای استفاده از مزایای منبعت از اقدامات حاکم سیاسی است؛ با

یا مجنون است یا مضطر و لذا قرار دادش باطل است. چنین قرار دادی حتی به فرض صحت نیز تنها برای خود آن فرد معتبر خواهد بود و نه برای فرزندانش. پس حکومت مستبد نیز تنها در حالتی ممکن است مشروع تلقی شود که دست کم در هر نسل یکبار فرصت پذیرش یارد آن وجود داشته باشد. البته چنین حکومتی دیگر کاملاً مستبد قلمداد نخواهد شد.^{۳۶} او حق حاکمیت ملی و اجرای اراده عامه را غیر قابل تفویض و انتقال ناپذیر می‌داند.^{۳۷} البته باید توجه داشت که منظور او از حاکمیت ملی بطور دقیق با برداشتی که امروزه در لیبرال دموکراسی‌های غربی وجود دارد، یکی نیست. او تنها دموکراسی را بیانگر حاکمیت مردمی نمی‌داند و معتقد بود که هر مملکتی که تحت فرمان قانون (مصوبه اراده عمومی) اداره شود، جمهوری است؛ طرز اداره آن هر چه باشد فرقی نمی‌کند؛ زیرا تنها در این نوع از حکومت است که نفع عامه حاکم است. پس می‌توان گفت هر حکومت مشروعی جمهوری است.^{۳۸} اصولاً او به منتخب بودن قوه مفننه اهمیت می‌داد، حتی اگر رئیس قوه مجریه به طریقه غیر انتخابی منصوب می‌گشت.^{۳۹}

یورگن هابرماس

همانطور که دیدیم لاک و روسو در کنار نظریه قرارداد اجتماعی نظریه حاکمیت مردمی را پذیرفتند و در حقیقت در فلسفه آنها این دو مفهوم با هم در آمیخت. فیلسوف سوئیالیست معاصر هابرماس هم که از منتقدین دموکراسی‌های غربی است عقیده دارد بر اساس اصل حاکمیت مردمی تمام اختیارات حکومتی منبعث از مردم است و هر فردی محق به داشتن فرصت برابر برای مشارکت در شکل‌گیری اراده سیاسی (will formation) است. به عقیده او این اصل، از تباط دهنده نظام حقوقی و ساختار دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی است؛^{۴۰} یعنی آن نظام حقوقی اعتبار دارد که بر آمده از خواست عمومی باشد و رضایت عامه مردم را در بر داشته باشد. به این ترتیب می‌بینیم که هابرماس اعتبار نظام حقوقی را در گرو اراده مردم

این همه حاکمی که از قراردادش با مردم - که مطابق با آن قدرت به وی تفویض شده - عدول کند خودش را در حالت جنگ با اتباعش قرار می‌دهد و این خود کامگاند که شورشی محسوب می‌گردند و باید سرکوب شوند. به عقیده لاک هیچ چیز ناسازگار با حق بنیادین صیانت ذات، در خور برحق شمرده شدن نیست؛ در نتیجه حکومت یا جامعه مدنی را با زور نمی‌توان به صورت مشروع برقرار کرد و «تنها با موافقت و رضایت است که حکومت مشروع به وجود می‌آید یا ممکن است به وجود آید».^{۴۱} با وجود محدودیتهایی که لاک برای دولت در نظر می‌گیرد دولت مورد نظر وی همچون دولت مورد نظر هابز نیرومند است و همانطور که پیش از این نیز اشاره شد افراد بشر با ورود به جامعه مدنی از همه قدرت طبیعی خود به نفع جامعه‌ای که در آن وارد شده‌اند، می‌گذرند.

ژان ژاک روسو

ریافت قرارداد اجتماعی در قبال حقوق طبیعی به نوشته‌های روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) منجر شد. از نظر او مردم باید خودشان بر خود حکومت کنند ولی چون چنین چیزی بویژه در جوامع بزرگ امکان‌پذیر نیست روسو به «آریستوکراسی منتخب» تمایل داشت.^{۴۲} او عقیده داشت که هیچ فردی هر اندازه هم که زورمند باشد، نمی‌تواند بر مردم فرمانروایی کند؛ مگر اینکه زور و قدرت را تبدیل به حق و اقتدار کند و اطاعت از خود را همچون وظیفه‌ای بر عهده مردم قرار دهد و بدین طریق به قدرت خود مشروعیت بخشد.^{۴۳} او که شاخص‌ترین بنیانگذار نظریه قرارداد اجتماعی است، معتقد است که انسانها آزاد و مساوی آفریده شده‌اند. از همین رو، اساس مشروعیت حکومت را قراردادی می‌داند که مبتنی بر رضایت افراد باشد. او از گروسیوس که اتباع کشور را همچون رعایا و بندگان حکمران می‌داند، انتقاد می‌کند و قرارداد میان حاکم و اتباع را بیانگر تسلیم بی‌چون و چرای اتباع به حساب نمی‌آورد و در غیر این صورت قرارداد باطل خواهد بود؛ زیرا هیچکس نمی‌تواند خود را بفروشد؛ فردی هم که راضی به این امر شود

○ جان لاک معتقد بود

افراد به صرف حضور در محدوده سرزمین يك جامعه بطور ضمنی به اطاعت از قانون آن جامعه رضایت داده‌اند زیرا بودن در محدوده يك جامعه به معنای استفاده از مزایای منبعث از اقدامات حاکم سیاسی است.

ثانوی (secondary rules) تولید حقوق را به شیوه دموکراتیک انجام دهند. ۲۷ پس مطابق پیش او مشروعیت حقوق مستقیماً از دموکراتیک بودنش نشأت می‌گیرد و ربطی به لیبرال بودن حکومت ندارد و همانطور که پیش از این اشاره شد او خود یکی از منتقدان لیبرالیسم غربی است.

رهیافت علوم اجتماعی

از دید یک دانشمند علوم اجتماعی شناسایی نتایج تجربی که مشروعیت در روابط قدرت به بار می‌آورد و همچنین روشهای متفاوت ایجاد مشروعیت و اینکه قدرت در عمل چه اندازه می‌تواند روی اطاعت یا حمایت تابعان حساب کند، مهم است. به عبارت دیگر، هدف اولیه مشروعیت نه جنبه تجویزی بلکه جنبه توضیحی دارد. برای نمونه، فهم درست مشروعیت می‌تواند توضیح دهد مردم چه انتظاراتی درباره روابط قدرت دارند؛ چرا نهادهای قدرت بطور نظام‌مند از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است و چرا قدرت در بعضی جوامع قاهرانه‌تر از دیگر جوامع اعمال می‌شود؛ و از همه مهمتر به توضیح دلیل زوال روابط قدرت و وقوع انقلابها و شورشها کمک می‌کند. ۴۸ یکی از عوامل اطاعت شهروندان از قدرت مسلط، اعتقاد به حقانیت قدرت یا دارندگان آن است. این اعتقاد تا اندازه‌ای جنبه القایی دارد و حاصل تبلیغات است ولیکن پدیده‌گرایش اعتقادی به قدرت بسیار پیچیده‌تر از اینهاست. تاریخ، آداب و رسوم، خلیقات، مذهب، گذشت زمان و قدمت تاریخی، اعتقاد به سرچشمه قدرت یا شکل مشخصی از حکومت را در ملتی پدید می‌آورد. یعنی اعتقاد در دامان روابط معنوی و مادی اعضای جامعه در بستر اعصار و قرون پرورده می‌شود. در صورت پذیرش حقانیت یا مشروعیت حکومت توسط مردم حاکمیت دوام و ثبات خواهد داشت. ۴۹ دانشمندان علوم اجتماعی برخلاف فیلسوفان، مشروعیت را در سیاق جوامع خاص بررسی می‌کنند نه بطور انتزاعی و در سطح جهانی، و به روابط واقعی بها می‌دهند نه به آرمانها، و به این نکته توجه دارند که

می‌داند. دستگاه قضایی مستقل باید حمایت از افراد را تضمین کند و قوه مجریه نیز تحت نظارت قانونی (پارلمانی) و قضایی قرار گیرد. او معتقد است که قدرت خامی که از طریق کانالهای ارتباطی نهادینه نشده باشد مخالف اصل حاکمیت مردمی و نامشروع است. ۴۱ اصل حاکمیت مردمی بیانگر آن است که قدرت سیاسی از شهروندان ناشی می‌شود و اعمال اقتدار عمومی توسط قوانینی که شهروندان در یک ساختار گفتگومانی شکل‌گیری اراده اتخاذ می‌کنند سازگار و مشروع می‌شود. ۴۲ از دید برخی نظریه‌های لیبرال نیز اراده مردم به اعمال قدرت عمومی مشروعیت می‌بخشد و نتیجه انتخابات مجوز به دست گرفتن قدرت توسط حکومت است. ۴۳ در این نظریه پذیرش مردمی به عنوان یک عنصر مهم و حتی ضروری برای توجیه هنجارین رژیم می‌تواند پیوندی نزدیک میان مشروعیت مردمی و مشروعیت هنجاری (قانونی) ایجاد کند و قوانین و حکومت‌هایی مشروع و قانونی تلقی می‌شوند که مردم به آنها رضایت داده باشند. ۴۴ نکته جالب اینجاست که هابرماس هم که خود از منتقدین لیبرالیسم است در این مورد به نتایج مشابهی با لیبرال‌ها رسیده است. به نظر او حقوق موضوعه مکانیزمی است که نتایج استدلال و گفتگومان جمعی را به شکلی درمی‌آورد که پیروی عمومی از آن تضمین می‌شود. ۴۵ او دموکراسی را نه به دلیل سودمندی آن برای نیل به اهداف دیگر (استفاده ابزاری) بلکه به این علت می‌خواهد که تنها نهادهای دموکراتیک می‌توانند قوانین را موجه سازند. ۴۶ به نظر او دموکراسی و توجیه‌پذیری قوانین نوعی ارتباط درونی باهم دارند. او ملاحظه مشروعیت را یکی بودن ماهیت حقوق موضوعه و معیارهای اخلاقی مشروعیت نمی‌داند؛ بلکه به اعتقاد او مشروعیت در روشی است که شکل‌های حقوقی، تولید معیارهای اخلاقی را ممکن می‌سازد. (و این امر مایه تمایز او از طرفداران حقوق طبیعی است). او دموکراسی را مقدم بر لیبرالیسم می‌داند و استدلالش برای مشروعیت حقوق این است که شکل‌های حقوقی بنیادین تولید نظم حقوقی باید ذاتاً دموکراتیک باشند. یعنی قواعد

○ روسو معتقد بود هر حکومتی تنها در صورتی ممکن است مشروع تلقی شود که دستکم در هر نسل یک بار فرصت پذیرش یا رد آن وجود داشته باشد.

بیشتر ارائه گزارشی (که ممکن است از نظر تجربی اشتباه هم باشد) درباره عقاید مردم است و مشروعیت از اعتقاد مردم نشأت می‌گیرد. برخی فیلسوفان اعتقاد دارند دانشمندان علوم اجتماعی به این ترتیب مشروعیت را از محتوای اخلاقی خود تهی می‌کنند.^{۵۲} اما باید به یاد داشت که دانشمندان علوم اجتماعی نباید مانند فیلسوفان حکم ارزشی دهند. مشکل در این نیست که آنها معیاری را در نظر نمی‌گیرند بلکه در اینجا است که امکان دارد دانشمندان علوم اجتماعی صرفاً به ظواهر توجه کنند و به دلایلی که این اعتقاد به مشروعیت را پدید می‌آورد، بی‌اعتنا بمانند. یعنی در حقیقت انتقادی که بر هیافت ذهنی نگر وارد می‌آید، اشتباه در تفکیک عقاید مردم از دلایل و زمینه‌های ایجاد آن عقاید درباره مشروعیت است. همچنان که خود ویر نیز با تقسیم مشروعیت به عقلانی، سنتی و فرهمندانه-علیرغم تعریفش که وظیفه دانشمندان علوم اجتماعی را گزارش دادن می‌داند- در جهت یافتن علت اعتقاد به مشروعیت تلاش کرد.^{۵۳} برای حل مشکل سطحی‌نگری، عده‌ای روش عینی‌نگر در مورد اعتقاد به مشروعیت را در پیش گرفته‌اند و برخی نیز اصولاً با مفهوم اعتقاد به مشروعیت مخالفند و با الهام گرفتن از نظرات فلسفی، داشتن معیاری (عمدتاً رضایت) برای سنجش مشروعیت نظام را ضروری می‌دانند.^{۵۴} مطابق این نظریه همه نظام‌های مشروع حکومتی به نوعی مبتنی بر رضایت و پذیرش مردم می‌باشند و اصولاً پذیرش مردمی خواه بطور ضمنی یا صریح جزو اساسی و لاینفک مشروعیت است.

پس از توضیحات فوق به بررسی مشروعیت از دیدگاه برخی از دانشمندان علوم اجتماعی می‌پردازیم:

ماکس وبر

به اعتقاد ماکس وبر «نظام اقتدار می‌تواند در نظر کسانی که تابع آن هستند از طرق زیر بطور مشروع کسب اعتبار کند:

۱- سنت یعنی آنچه همیشه وجود داشته است، معتبر تلقی می‌شود.

آنچه قدرت را در جامعه‌ای مشروع می‌سازد ممکن است در جامعه‌ای دیگر چنین کار کردی نداشته باشد و چه بسا ملاک و معیار مشروعیت یک جامعه در جامعه‌ای دیگر کاملاً با عدم اقبال عمومی مواجه شود. ممکن است دانشمندان علوم اجتماعی به‌عنوان یک فرد به مشروعیت مذهبی معتقد نباشد؛ اما در مقام یک دانشمند برای درک مشروعیت حکومت در کشوری مانند ایران به آن توجه کند. دانشمندان علوم اجتماعی از قضاوت ارزشی پرهیز دارد به همین دلیل است که دانشمندان علوم اجتماعی قرن بیست به پیروی از ماکس وبر، مشروعیت را به‌عنوان اعتقاد به مشروعیت از دید جوامع مورد نظر تعریف نمودند و روابط قدرت را هنگامی مشروع دانستند که تابعان و دارندگان قدرت چنین تلقی از آن داشته باشند.^{۵۵} دیدگاه اعتقاد به مشروعیت را می‌توان به دو دسته ذهنی نگر (subjective) و عینی نگر (objective) تقسیم کرد. دسته اول بر این تأکید دارند که حکومت‌شوندگان باید مشروعیت قدرت حاکم را بپذیرفته باشند و تنها به نظر و عقیده آنها بها می‌دهند. در حالی که رهیافت عینی نگر تأکید را از جنبه سیاسی به جنبه اجتماعی-فرهنگی منتقل می‌کند و به ارزش‌های اجتماعی اهمیت بیشتری می‌دهد. این عده از گزارش دادن درباره نظر و عقیده متغیر مردم به سوی روش‌های دموکراتیک و سنجش واقعی و عینی میزان مشروعیت رفته‌اند. در رهیافت ذهنی تأکید بر جنبه حکومتی اعتقاد به مشروعیت بود؛ زیرا تبلیغات حکومتی می‌توانست تأثیر زیادی بر آرا و عقاید مردم بگذارد. در حالی که رهیافت عینی به جنبه اجتماعی منتقل گردیده است؛ اما هر دو نگرش، مشروعیت را بر یک زمینه مشترک یعنی اعتقاد یا عدم اعتقاد به ادعاهای حاکمان بنیان گذارده‌اند.^{۵۶} بنابر این اعتقاد یک جنبه اصلی مشروعیت است.

ماکس وبر نخستین دانشمند علوم اجتماعی بود که پدیده مشروعیت را بررسی کرد. وی چنین استدلال می‌کرد که از نظر دانشمندان علوم اجتماعی اعلام اینکه قدرت معینی مشروع است، ارائه حکم ارزشی به‌روشنی فیلسوفان نیست؛ بلکه

○ دانشمندان علوم اجتماعی برخلاف فیلسوفان، مشروعیت را در سیاق جوامع خاص بررسی می‌کنند نه بطور انتزاعی و در سطح جهانی، و به روابط واقعی بها می‌دهند نه به آرمانها.

۲. به مدد تعلق خاطر عاطفی، که به آنچه به تازگی اعلان شده یا قابل تقلید شمرده شده است مشروعیت می‌بخشد.

۳. بر مبنای اعتقاد عقلانی به ارزش مطلق آن؛ یعنی آنچه مطلقاً معتبر می‌نماید اعتبار دارد.

۴. به خاطر نحوه اعلان و استقرارش که قانونیت آن را غیر قابل تردید می‌سازد. چنین قانونیتی را می‌توان به این دلایل مشروع دانست:

نخست اینکه افراد ذریب‌آزادانه با آن موافقت کرده‌اند، دوم به این خاطر که چنین قانونیتی بر مبنای آنچه که اقتدار مشروع بعضی از مردم بر بعضی دیگر تلقی می‌شود، تحمیل شده است؛ از این رو ادعا می‌کند که دیگران مطیع آن هستند.^{۵۵} می‌بینیم که ماکس وبر نیز به نقش موافقت و رضایت افراد در ایجاد مشروعیت توجه دارد. او معتقد است «امروزه اعتقاد به قانونیت یعنی پذیرش مصوباتی که رسماً صحیح هستند و رویه‌ای معمول آنها را تحمیل کرده است رایج‌ترین شکل مشروعیت است... در گذشته مشروعیت اقتدار منوط به این بود که به اتفاق آرا مورد قبول واقع شود اما امروزه غالباً اقتدار توسط اکثر اعضا پذیرفته می‌شود و اقلیت تسلیم اکثریت می‌شود. گذشته از این، گاهی اوقات اقلیتی خشن، بی‌رحم، یا صرفاً فعال اقتداری را تحمیل می‌کند که در نهایت از جانب مخالفان اولیه مشروع تلقی می‌شود. در

رای گیری‌ها به کرات عقیده اقلیت بر اکثریت تسلط می‌یابد».^{۵۶} اما تقسیم‌بندی دیگری که وبر در مورد سلطه مشروع به عمل آورده و شهرت بیشتری دارد عبارت است از مشروعیت عقلانی، سنتی و کاریزمایی.^{۵۷} سلطه عقلانی نوعی از سلطه است که مبتنی بر اعتقاد به قانون‌مندی دستورها و عناوین کسانی است که فرمانروایی می‌کنند. سلطه سنتی مبتنی بر اعتقاد به تقدس سنن کهن و مشروعیت کسانی است که بنا بر سنت مأمور اقتدار هستند. سلطه کاریزمایی یا کراماتی یا فرهمندانه مبتنی بر فداکاری غیر عادی برای کسی است که از نیرو و جذبه شخصی برخوردار است.^{۵۸} نباید فراموش کرد که انواع اقتداری که توسط ماکس وبر مطرح می‌شوند، مفاهیمی انتزاعی هستند که

بیانگر نوع عالی^{۵۹} می‌باشند و برای درک واقعیات و ارائه نظریاتی برای تبیین حقایق مورد استفاده قرار می‌گیرند و گرنه واضح است که هیچ اقتداری نمی‌تواند تنها بر سنت، کاریزما یا حتی عقلانیت متکی باشد.^{۶۰} زیرا «پذیرش اقتدار تقریباً بطور ثابت به وسیله ترکیبی از انگیزه‌ها، از قبیل نفع شخصی یا آمیزه‌ای از وفاداری به سنت و اعتقاد به قانونیت تعیین می‌شود، مگر آنکه اصول کاملاً جدیدی مطرح باشد. در غالب مواقع آنانی که اقتدار را بدین سان می‌پذیرند، حتی نمی‌دانند که این کار را به خاطر رسم و قرارداد انجام می‌دهند یا برای حقوق. در نتیجه وظیفه جامعه‌شناس این خواهد بود که شاخص‌ترین مبنای اعتبار (نوعی آرمانی) را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد».^{۶۱}

گولیمو فررو

این نویسنده و تاریخدان ایتالیایی نیز با بررسی تاریخ اروپا و علل انقلاب‌ها و شورش‌ها... سعی در تبیین علل ثبات و اقتدار حکومت‌ها داشته است و اصولی را مبنای مشروعیت حکومت‌ها می‌داند که بی‌شکایت به اصول مشروعیت‌ور نیست. وی نیز مانند جامعه‌شناسان از صدور حکم‌ارزشی خودداری می‌کند و عمدتاً سعی در مشاهده و استنتاج دارد. در اینجا بطور مختصر به ذکر نتایجی می‌پردازیم که وی از بررسی‌های تاریخی خود به دست آورده است.

فررو معتقد است که در میان نابرابری‌های انسانی هیچ یک به اندازه نابرابری ایجاد شده توسط حاکمیت نیازمند توجیه منطقی نیست. قدر و ارزش انسانها اصولاً مساوی است، پس به چه دلیل پاره‌ای حق فرماندهی دارند و دیگران وظیفه اطاعت. اصول مشروعیت در صدد پاسخگویی به این پرسش‌هاست، هر یک از این اصول هر چند منطقی توجیه‌پذیرند، اما نقطه ضعفها و معایبی نیز دارند که علت شورش‌ها را باید در همان معایب یافت.^{۶۲} حاکمیت و حکومت شوندگان در هر اس‌دائمی از یکدیگرند و حکومت مشروع حکومتی است که خود را از ترس رهانیده و بر رضایت فعال یا منفعل تابعان تکیه کرده و بدین ترتیب لزوم توسل به زور را محدود ساخته باشد. حاکمیت جز با

○ فررو معتقد است در میان نابرابری‌های انسانی هیچ یک به اندازه نابرابری ایجاد شده توسط حاکمیت نیازمند توجیه منطقی نیست. قدر و ارزش انسانها اصولاً مساوی است؛ پس به چه دلیل پاره‌ای حق فرماندهی دارند و دیگران وظیفه اطاعت.

است. وی نظریه «اعتقاد به مشروعیت» و بر را نقض کرده و معتقد است این نظریه موجب انحراف بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی شده است.^{۶۷} وی وظیفه جامعه‌شناسان را صرفاً گزارش واقعیات و عقیده مردم نمی‌داند بلکه به نظر او وظیفه يك دانشمند علوم اجتماعی علت‌یابی و کشف این مطلب است که دلیل پذیرش یا عدم پذیرش مردم نسبت به مشروعیت يك حکومت چیست و چه عواملی موجب مشروعیت یافتن حکومت‌ها می‌گردد؟ او معتقد است: «این نظریه بر که قدرت در صورتی مشروع است که مردم به مشروعیت آن اعتقاد داشته باشند، اشتباه است. زیرا مشروعیت را از مجموعه دلایلی که مردم را به اطاعت وامی‌دارد به يك بُعد و جنبه منفرد کاهش می‌دهد. این عقیده، دانشمند علوم اجتماعی را وادار می‌کند که به گزارش اعتقاد مردم در مورد مشروعیت بپردازد و نه به توصیف تضاد و به گسترش این قواعد قدرت و هنجارهای توجیه‌کننده‌شان».^{۶۸} مشروعیت یا برحق بودن قدرت، توضیح دهنده دلیل اطاعت مردم از قدرت است آن هم از طریق ارائه دلایلی که موجب اطاعت آنان می‌شود. هنگامی که مشروعیت اقول پیدا می‌کند، اقتدار فرو می‌باشد، و زور نیز معمولاً برای تداوم قدرت ناکافی خواهد بود. در ضمن به اعتقاد او وجود نظم، ثبات و استمرار رژیم از نتایج مشروعیت آن است و با خود مشروعیت تفاوت دارد.^{۶۹} برای فهم درست مشروعیت باید به چند بُعدی بودن آن توجه کرد. مشروعیت از نظر وی سه سطح یا عنصر متفاوت دارد و برآیندی از این سه سطح، مشروعیت را ایجاد می‌کند.

۱- اولین و اساسی‌ترین سطح مشروعیت مربوط به مشروعیت قواعد موجود (عرف و قوانین) است. قدرت هنگامی می‌تواند مشروع تلقی شود که مطابق با قواعد موجود کسب و اعمال شود. این قواعد را می‌توان «قواعد قدرت» نامید که ممکن است مکتوب یا نانوشته باشد. عدم تطابق با این قواعد را «عدم مشروعیت»^{۷۰} می‌نامند.^{۷۱}

۲- از آنجا که قواعد باید توجیه‌پذیر باشند، تنها اعتبار حقوقی آنها کافی نیست و این دومین سطح

توسل به نوعی قرارداد پنهان، نمی‌تواند به کمال خود یعنی مشروعیت دست یابد.^{۶۳} اصل پذیرش مشروعیت توسط مردم از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. مشروعیت حکومتها به میزان پذیرش مردم آن جامعه متکی است. اصول مشروعیت همواره با خلیقات، فرهنگ، علم، مذهب و منافع اقتصادی يك دوره هماهنگی می‌یابد و با تغییر آنها اصول مشروعیت نیز دگرگون می‌شود. اصول مشروعیت عبارت است از: اصل گزینش، اصل دموکراتیک، اصل اشرافی-سلطنتی و اصل وراثت.^{۶۲} «يك حکومت مشروع، چه سلطنتی باشد و چه دموکراتیک همواره حکومتی است که وجود آن و شیوه عملکردش به دنبال گذشت سالها و حتی می‌توانیم بگوییم به مرور زمان، تحکیم یافته است».^{۶۵} پس هر حکومتی پیش از مشروعیت یافتن، در دوره‌ای مشروعیتی نیمه تمام دارد و مرور زمان و تأمین رضایت مردم این مشروعیت را کامل می‌کند. البته همراه با عوامل معنوی همچون مذهب، هنر و... است که این مشروعیت ایجاد می‌شود.^{۶۶}

بررسی مختصر نظریات این نویسنده آشکار می‌کند که او اصل واحدی برای مشروعیت حکومت‌ها ارائه نمی‌دهد بلکه با مشاهده جوامع مختلف (اروپایی) چند اصل را که موجب مشروعیت یافتن حکومت‌ها می‌گردند، استنباط می‌کند و عقیده دارد که این اصول بسته به نوع فرهنگ و عقاید جوامع مختلف تعیین شده و به کار می‌آید. همین نکته است که موجب تمایز او از يك فیلسوف می‌شود. در اینجا تنها یادآوری این نکته لازم است که وی نیز عنصر رضایت را برای مشروعیت بخشیدن به حکومت ضروری می‌داند ولی از نظر وی رضایت ممکن است ضمنی و منفعل باشد که این امر برای مثال در مشروعیت موروثی و سلطنتی مصداق می‌یابد، یا به صورت صریح و فعال که در مشروعیت دموکراتیک رضایت این گونه باید ابراز شود.

دیوید بیتهام

بیتهام نیز رهیافت علوم اجتماعی را برگزیده

○ بیتهام: این نظریه بر که قدرت در صورتی مشروع است که مردم به مشروعیت آن اعتقاد داشته باشند اشتباه است زیرا مشروعیت را از مجموعه دلایلی که مردم را به اطاعت وامی‌دارد به يك بُعد منفرد کاهش می‌دهد.

○ در عصر حق تعیین سرنوشت، اعتقاد شهروندان به اینکه رهبران برحقی بر خاسته از متن جامعه بر آنها حکومت می کنند حتی اگر این رهبران به خوبی حکومت نکنند، بسیار مهم است.

مشروعیت است. برای توجیه پذیر بودن، قدرت و قواعد آن باید از منبع معتبری مشتق شود (بویژه در مورد قدرت سیاسی). اگر سطح دوم، مشروعیت قواعد موجود را تأیید نکند، آن قواعد مشروعیت خود را تا حدود زیادی از دست خواهد داد. ممکن است دلیل این عدم تأیید، تغییر عقاید یا شرایط یا چیزهای دیگر باشد. توجیه ناپذیر بودن قواعد را «نقصان مشروعیت» (legitimacy deficit) می نامند.^{۷۲} به عبارات دیگر، در این سطح ضعف مشروعیت ایجاد می شود، نه عدم مشروعیت همچون سطح اول.

۳. سومین سطح مشروعیت مستلزم بیان آشکار رضایت تابعان در مورد شرایط خاص قدرت مورد نظر است، آنهم از طریق اقداماتی که بیانگر رضایت شان باشد. اهمیت این اقدامات در مشارکت افراد برای ایجاد مشروعیت است (نه مانند برداشت ویر بیانگر اعتقاد به مشروعیت). در این سطح، متضاد کلمه مشروعیت می تواند، «اعراض از مشروعیت» (delegitimation) نامیده شود.^{۷۳} بیتهام در پاسخ به این انتقاد که عنصر رضایت یک جزء یا شرط جدید مشروعیت است که بار ارزشی دارد و برخی از فلاسفه (مانند روسو) بر آن تأکید کرده و در تاریخ و سیاست معاصر بیشتر جوامع غربی مورد پذیرش قرار گرفته است و نمی تواند به فهم مشروعیت در دیگر جوامع کمک کند، می گوید: اینکه تمام بزرگسالان باید ابراز رضایت کنند از ملاک های جوامع فردگرا و مدرن است؛ ولی این مسئله به آن معنا نیست که در دیگر جوامع رضایت - البته به شکل مناسب با هر جامعه - اهمیتی نداشته است. در طول تاریخ در بیشتر جوامع تنها برخی از تابعان یعنی افراد آزاد در محدوده اجتماع و روابط اقتصادی و کسانی که اعضای جامعه محسوب می شوند و اجداد شرایط ابراز رضایت بوده اند. بنابراین معیار اینکه چه چیزی رضایت محسوب می شود و چه کسانی لازم است رضایت شان را ابراز کنند خود یک مسئله نسبی فرهنگی است. یعنی با فرهنگ و عقاید هر جامعه مرتبط است و امری نیست که بطور مطلق قابل دفاع باشد. با این همه لزوم اعلام پذیرش

الزام آور بودن قوانین، دستکم در میان بیشترین تابعان، آنهم از طریق اقدامات یا رسومی که به طور معمول بیان کننده رضایت موجه تعهدشان در برابر اقتدار برتر است اهمیت دارد. پس اگر بیان رضایت در مشروعیت قدرت سهم دارد، اعراض و امتناع از رضایت نیز می تواند، سهمی در نامشروع ساختن آن داشته باشد.^{۷۴} بیتهام نیز همانند فررو اهمیت زیادی برای نقش رضایت - خواه صریح، خواه ضمنی - در مشروعیت بخشیدن به حکومت قائل است. او برای اثبات اینکه رضایت، خاص جوامع جدید و فردگرا نیست به ذکر چند نمونه می پردازد: یاد کردن سوگند و فاداری (یا بیعت در جوامع اسلامی)، مشارکت در مذاکرات و رایزنی های حکومتی و بسیج و حمایت عمومی (در انقلاب ها و تظاهرات)، صور دیگر بیان رضایت و قبول تعهد نسبت به حاکم به شمار آمده اند. ولی باید به خاطر داشت که ابراز حمایت عمومی فقط در مدت زمان محدودی که حمایت ابراز می شود معتبر است مگر اینکه به طور مداوم ابراز گردد.^{۷۵}

ارزیابی

۱- در مباحث پیشین بیشتر بحث از مشروعیت سیستم های حکومتی بود؛^{۷۶} بررسی شرایطی که اقتدار سیاسی به طور جدی به مخاطره می افتد، آشکار خواهد ساخت که تنها در برخی موارد مخالفان به نوع رژیم سیاسی اعتراض می نمایند. این امر برای نمونه در براندازی حکومت های کمونیستی لهستان، چکسلواکی، مجارستان، آلمان شرقی و رومانی از طریق تظاهرات مردمی به چشم می خورد. ولی این گونه موارد نسبتاً نادر است و بیشتر به این علت رخ داده است که رژیم های کمونیستی مذکور توسط اتحاد جماهیر شوروی تحمیل شده و خودجوش نبوده و در ضمن ستمگر و ناکارآمد بوده اند.

اما علت عمده به مخاطره افتادن اقتدار سیاسی در سال های اخیر تصمیم رهبران گروه های خاص قومی و فرهنگی جامعه مبنی بر عدم مشروعیت حکومت هایی بوده است که با حمایت دیگر گروه ها

به قدرت رسیده‌اند. چالش‌هایی از این نوع را می‌توان رد (مشروعیت جامعه سیاسی) نامید. این امر عمدتاً به علت فقدان سازگاری میان جامعه، سرزمین و حکومت پدید می‌آید. دیگر علت مهم زیر سؤال بردن اقتدار سیاسی، رد برخی سیاستهای خاص حکومت توسط گروه‌هایی است که سیاست‌های یادشده بر آنها تأثیر منفی می‌گذارد. این گونه چالش‌ها را می‌توان رد «مشروعیت سیاست‌ها» نامید؛ این نیز پدیده بسیار رایجی است. برای نمونه می‌توان به اعتراض گروهی از مردم آمریکا به جنگ ویتنام اشاره کرد. اما در عصر حق تعیین سرنوشت، اعتقاد شهروندان کشور به اینکه رهبران بر حقی بر خاسته از متن جامعه بر آنها حکومت می‌کنند حتی اگر این رهبران به خوبی حکومت نکنند بسیار مهم است؛ برای نمونه رژیم‌های استعماری همچون (ایرلند شمالی) واجد این خصوصیت نیستند و در نتیجه از نظر بخش قابل توجهی از شهروندان‌شان نامشروع تلقی می‌شوند. در اینجا می‌بینیم که سخن از نوع رژیم سیاسی و روش انتخاب آن برای تصدی امر حکومت است. پس بطور کلی می‌توان گفت مردم به دلایل زیر اقتدار سیاسی را مورد تردید قرار می‌دهند:

۱. اعتراض به ترکیب و مرزهای جامعه سیاسی (یا عدم پذیرش مشروعیت مرزهای سرزمینی)؛

۲. اعتراض به سیاستهای خاص حکومت؛

۳. اعتراض به ساختار حقوق اساسی جامعه.

تنها سومین مورد است که توسط ویر و بسیاری از کسانی که با مشروعیت حکومتها سروکار دارند، مورد بررسی قرار گرفته است. البته نباید از یاد برد که ویر نیز «سنت، کاریزما و...» را تنها به عنوان نوع آرمانی و شاخص ترین مبنای مشروعیت در نظر گرفته است و خود قبول دارد که در واقع ترکیبی از این موارد و کارآمدی نظام و دیگر موارد در ایجاد مشروعیت نقش دارد. به هر حال نباید فراموش کرد که مشروعیت رژیم سیاسی تنها یکی از جنبه‌های مشروعیت است و این پدیده ابعاد گوناگونی دارد. این امر بیانگر آن است که چرا

برخی رژیمها با اینکه مطابق معیارهای سیاسی، حقوقی، اخلاقی و حتی معیارهای جامعه‌شناختی مربوط به مشروعیت، مشروع شناخته می‌شوند، نمی‌توانند دوام یابند و سرنگون می‌شوند؛ (که نمونه آن را می‌توان در جمهوری وایمار دید که در مورد سقوطش بحث‌های زیادی میان حقوقدانان نام‌آوری همچون کلسن و اشمیت در گرفته است)^{۷۷} یا اینکه چرا برخی رژیمها همچون حکومت موسولینی و هیتلر که از دید بسیاری نامشروع تلقی می‌شوند (شاید به علت کارآمدی آنها و ایجاد نظم) می‌توانند سالها با قدرت و ثبات به حکومت ادامه دهند. به هر حال نباید فراموش کرد که مردم نظریه پرداز سیاسی نیستند و معمولاً هنگامی اعتراض می‌کنند که منافع‌شان به طور مستقیم به مخاطره افتاده باشد. برانگیختن مردم برای اقدام در حمایت از قانون اساسی بسیار دشوارتر است تا برانگیختن آنها برای دستیابی به منافع مستقیم‌شان.

۲- همانطور که دیدیم برخی بر این عقیده‌اند که نبود مشروعیت و حمایت مردمی می‌تواند منجر به ضعف و سرنگونی حکومتها شود و برای نقش مشروعیت در دوام حکومت‌ها اهمیت زیادی قائلند. اما نگاه دیگر حاکی از این است که گرچه بسیاری از رژیمها در میان مردم نارضایتی آشکاری ایجاد می‌نمایند با این همه وقوع شورش به نسبت محدود می‌باشد. گذشته از این، شورش‌های موفقیت آمیز و انقلابها دستکم در مقایسه با وسعت نارضایتی‌ها نادرند. همانطور که اشاره شد در اواخر سال ۱۹۸۹ شورشهایی که در اروپای شرقی رخ داد باعث سرنگونی چندین رژیم سیاسی گردید. اما باید به خاطر داشت که این رژیمها مدتهای طولانی پایدار بودند و احتمالاً اگر حکومت اتحاد جماهیر شوروی به طور مستقیم یا غیر مستقیم تغییرات زیادی را در این کشورها رواج نمی‌داد و فشارهای سیاسی و تبلیغاتی غرب وجود نداشت چنین شورش‌هایی اتفاق نمی‌افتاد چه رسد به آنکه منجر به پیروزی شود. بنابراین باید دانست که هر چند دیکتاتورهای نامی‌توانند در محیطی کاملاً خصمانه پایدار بمانند، حمایت و اجبار دو جزء لاینفک زندگی سیاسی است. سیستم‌های

○ ممکن است تغییر خواسته‌های عامه مردم منجر به نارضایتی عمومی و ایجاد تنش گردد اما حتی در چنین وضعیتی کاهش مشروعیت معمولاً منجر به فروپاشی یا دستکم فروپاشی سریع حکومت موجود نخواهد شد زیرا ممکن است جانشین قابل اعتمادی برای آن یافت نشود.

کمونیستی و دموکراتیک بر این فرض مبتنی است که ملت واقعاً مایل به انتخاب بهترین شکل حکومت است حتی اگر وحشت، اعتقاد خطا یا فقدان تشخیص درست منجر به پذیرش موقتی شکل‌های دیگر حکومت شود. مشروعیت دموکراتیک همچنین گاهی مستلزم تعارض میان قانونی بودن و مشروعیت [حکومت‌ها] می‌باشد. قانونی بودن مستلزم پافشاری بر این نکته است که هر گونه تغییر حکومت از جمله تغییر شکل حکومت باید مطابق قانون اساسی، حقوق اساسی یا عرف‌های بنیادین لازم‌الاجرا در آن زمان انجام شود. از این گذشته قانونیت به روش تغییر نیز توجه می‌کند؛ اما مشروعیت دموکراتیک بیشتر بر رضایت تابعان متمرکز می‌شود و با هر گونه تغییر ارادی و اختیاری سازگار است^{۸۰} حتی اگر برخلاف قوانین موجود باشد؛ زیرا این قوانین ممکن است برای نمونه بر مشروعیت توارثی صحه بگذارد. پس می‌بینیم مشروعیتی که در عرصه بین‌المللی و بویژه در بحث شناسایی حکومت‌ها مطرح می‌شود، مفهومی سیاسی است یعنی حکومت باید مشروعیت سیاسی داخلی داشته باشد تا از نظر حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شود.

یادداشت‌ها

1. Daniel Bodansky, "The Legitimacy of International Governance; A Coming Challenge for International Environmental Law?" *AJIL*, vol 93: (1999) p. 596.
 2. *Ibid.*, p. 597.
 3. Jean Blondel, *Comparative Government; An Introduction*, New York & London, Philip Allan 1990, p. 50.
 ۴. اقتدار به معنی حق فرمان دادن یا صدور تصمیم نهایی می‌باشد و اقتدار سیاسی بعنوان اجتماع بین قدرت سیاسی و مشروعیت تعریف شده است. در اینجا قدرت به توانایی به دست آوردن اهداف و مشروعیت تعریف شده است.
ر.ک:
- Antony H. Birch, *The Concepts and Theories of Modern Democracy*, London & New

سیاسی بین دو قطب نهایی در نوسانند. در يك سو قطب دموکراتیک (مشارکت همه بطور برابر) و در سوی دیگر خودکامگی (اتخاذ بیشتر تصمیم‌های سیاسی توسط يك نفر) قرار دارد. البته در دنیای واقعیت هیچ يك از این دو حد نهایی وجود ندارد. بیشتر رژیم‌ها معمولاً تا اندازه زیادی مشروعیت دارند و همین سبب می‌گردد که روی کار باقی بمانند مگر آنکه تغییرات عمده‌ای در جامعه رخ دهد که منجر به تغییر خواست‌های عامه مردم گردد. این امر ممکن است منجر به نارضایتی عمومی و تنش گردد؛ اما حتی در چنین وضعیتی کاهش مشروعیت معمولاً منجر به فروپاشی یا دستکم فروپاشی سریع حکومت نخواهد شد. زیرا ممکن است جانشین قابل اعتمادی برای آن یافت نشود. پس باید همواره به یاد داشت که تمام رژیم‌ها از سطوح متفاوت حمایت فردی و یکپارچگی برخوردارند و تقریباً هیچ رژیمی در حد نهایی این ابعاد وجود ندارد و باید به سنجش تفاوتها از نظر حمایت و اجبار پرداخت.^{۷۸} زیرا همواره حداقلی از هر دوی اینها وجود خواهد داشت. اما مشکل اینجاست که تحلیل‌های موجود در مورد نتایج عملی عدم مشروعیت بی‌بهره از مستندات تجربی هستند و در نهایت نباید فراموش کرد که در جهان امروز نیز حکومت دیکتاتوری در کنار رژیم‌هایی که دارای پشتیبانان زیادی هستند و مبتکی به رضایت می‌باشند، يك جنبه دائمی زندگی سیاسی را تشکیل می‌دهد.^{۷۹}

۳- گفته شد که برخی مشروعیت قدرت را به مفهوم قانونی بودن آن می‌دانند و از روابط مختلف میان این دو مفهوم نیز سخن به میان آمد. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که هر چند برای اثرگذاری يك قاعده در حقوق و حقوق بین‌الملل لازم است این قاعده مطابق موازین قانونی وضع شده باشد و دیدگاه غالب در سیستم‌های حقوقی نظریه حقوق طبیعی را نپذیرفته و به حقوق موضوعه بها می‌دهد، با این همه، مشروعیت دموکراتیکی که در حقوق بین‌الملل مطرح می‌شود بیانگر دیدگاه مربوط به فلسفه سیاسی است و نه مشروعیت حقوقی. «مشروعیت‌گرایی در شکل‌های

○ حاکمیت و حکومت
شوندگان در هراس دائمی
از یکدیگرند و حکومت
مشروع حکومتی است که
خود را از این ترس رها نیده
و بر رضایت فعال یا منفعل
تابعان تکیه کرده و بدین
ترتیب لزوم توسل به زور را
محلود ساخته باشد.

○ مسمی‌ار اینکه چه چیزی رضایت محسوب می‌شود و چه کسانی لازم است رضایت‌شان را ابراز کنند خود يك مسئلهٔ نسبی فرهنگی است. یعنی با فرهنگ و عقاید هر جامعه مرتبط است.

1999, p.p. 11.14.

۱۵. مطابق نظر کلسن انقلاب و شورش تنها از نظر نظم حقوقی تأثیر گذار جدید است که منجر به تغییر حاکمیت و نظم حقوقی می‌شود و مشروعیت با عدم مشروعیت را در این موارد نیز دخیل نمی‌داند.

۱۶. لازم به یادآوری است که کلسن مشروعیت را معادل با قانونی بودن به کار می‌برد.

17. Kelsen, *op. cit.*, pp. 220-221.

۱۸. کاسسه. پیشین، ص ۴۵.

19. Karl Doehring "Effectiveness" in R. Bernhardt (ed.), *EPIL*, Instalment 7, (1985) pp. 70-74.

20. Thomas Franck, *Fairness in International Law and Institutions*, Oxford, Clarendon Press, 1995, p. 26.

۲۱. قدرت مشروعیت میان ملل (The Power of Legitimacy Among Nations) gitimacy نام کتابی از توماس فرانک است.

22. Bodansky, *op. cit.*, p. 603.

23. Beetham, *op. cit.*, p. 4.

24. JG Merquior, *Rousseau and Weber: Two Studies in the Theory of Legitimacy*, Routledge & Kegan Paul, 1980, p. 1.

25. Beetham, *op. cit.*, p. 8.

26. Birch, *op. cit.*, p. 370.

27. *Ibid.*, p. 38.

۲۸. برای مطالعهٔ بیشتر در مورد نظریات رولز در این خصوص ر. ک. به:

John Rawls, *A Theory of Justice*, London / Oxford/ New York, Oxford University Press, First Published, 1972.

و همچنین ر. ک.: کریستیان دلاکامپانی، «دورنمای پس از نبرد: برخی مسائل فلسفه سیاست در روزگار ما»، ترجمهٔ دکتر بزرگ نادرزاد، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۵۸-۱۵۷، مهر و آبان ۱۳۷۹، صص ۱۰۳-۱۰۵.

29. M.D.A Freeman, *LLOYD'S Introduction to Jurisprudence*, London, Sweet & Maxwell, 1998, p. 102.

۳۰. هر چند هابز تئوری قرارداد اجتماعی را عنوان کرده و از بنیانگذاران این تئوری است ولی برخلاف جان لاک و روسو اعتقاد دارد که این قرارداد بین تابعان بسته شده و نه میان حاکمان و تابعان و شاید به این دلیل بتوان گفت که وی نقش زیادی در تئوری مشروعیت دموکراتیک نداشته و ذکر

York, Routledge, 1993, p. 32.

5. Blondel *op. cit.*, p. 601.

6. *Ibid.*, p. 601.

۷. البته اینکه رضایت چیست و چگونه باید ابراز شود یا اینکه آیا همیشه عنصر رضایت مورد توجه قرار گرفته یا نه مورد اختلاف است. پس دامنهٔ رضایت و طریقهٔ بیان آن می‌تواند متفاوت باشد.

8. David Beetham, *The Legitimation of Power*, Mac Millan, 1991, p. 3.

۹. تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز از مشروعیت به عمل آمده است. برای نمونه، برخی مشروعیت را هنجارین (normative) دارای بُعد جامعه‌شناختی) دانسته‌اند، که به نظر می‌رسد از نظر آنان منظور از مشروعیت هنجارین همان مشروعیت فلسفی باشد. «مشروعیت هنگامی اقتدار مردمی و جامعه‌شناختی دارد که تابعان آن را توجیه‌پذیر بدانند. (و به عبارت دیگر اعتقاد به مشروعیت آن داشته باشند). اما از سوی دیگر، مشروعیت يك معنی و مفهوم

هنجارین نیز می‌تواند داشته باشد که اشاره به درستی بیان ادعای حاکمان نسبت به مشروعیت اقتدارشان دارد.» البته دیدگاه دوم یعنی مشروعیت هنجارین در حقیقت همان رهیافت فلسفی است. ر. ک.: Bodansky, *op. cit.*, p. 601.

10. Beetham *op. cit.*, p. 3.

11. Hans Kelsen, *General Theory of Law and State*, Translated by Anders Wedberg, Russel & Russel, 1961, p. 115.

۱۲. آنتونیو کاسسه، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمهٔ دکتر مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوق بین‌الملل، تهران ۱۳۷۰، ص ۴۵.

۱۳. برای اطلاع بیشتر در مورد اختلاف بین پوزیتیویست‌های حقوقی با طرفداران حقوق طبیعی و برداشت‌های گوناگون از رابطهٔ بین مشروعیت و اخلاق با قانون و قانونی بودن، ر. ک.:

Otfried Haffe, *Political Justice (Foundations for a Critical Philosophy of Law and State)*, Translated by Jeffrey C. Coben, Cambridge, Policy Press, 1995, pp. 70-79.

همچنین ر. ک.: دکتر ناصر کاتوزیان، فلسفه حقوق، جلد اول تصریف و ماهیت حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، صص ۴۴-۴۹.

14. Neil MacCormick, *Questioning Sovereignty (Law State, and Nation in the European...)*, Oxford, Oxford University Press,

نام و عقاید هابز در اینجا تنها از باب روشن ساختن پیشینه تئوری قرارداد اجتماعی بوده است. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد پنجم فیلسوفان انگلیسی: از هابز تا هیوم، ترجمه امیرجلال الدین اعلم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، چاپ سوم ۱۳۷۵، صص ۴۶-۶۵.

۳۱. همان، ص ۱۴۵.

۳۲. همان، ص ۱۴۹.

33. Freeman, op. cit., pp. 103-104.

34. Ibid, p. 104.

۳۵. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، تهران، شرکت سهامی سپهر، ۱۳۲۹، ص ۳۹.

۳۶. همان، ص ۵۳.

۳۷. همان، ص ۷۶.

۳۸. همان، ص ۱۰۹.

۳۹. همان، ص ۱۰۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: فردریک کاپلستون، اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تاریخ فلسفه جلد ششم، از ولف تا کانت، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران ۱۳۷۵ صص ۹۵-۱۱۴.

40. Jorgen Habermas, *Between Facts and Norms*, Cambridge - Oxford, Polity Press, 1996, p. 169.

41. Ibid., p. 169.

42. Ibid., p. 170.

43. Ibid., p. 229.

44. Bodansky, op. cit., p. 601.

45. Habermas, op. cit., p. 244.

46. Ibid., chapter 8.

۴۷. برای اطلاع بیشتر در مورد قواعد اولیه و ثانویه ر.ک: H.L.A. Hart, *The Concept of Law*, Oxford, Clarendon Press, 1961.

48. Beetham, op. cit., p. 6.

۴۹. دکتر قاضی ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، صص ۲۲۹.

50. Beetham op. cit., p. 6.

51. Merquior, op. cit., p. 2.

۵۲. برای نمونه، J.H. Schar معتقد است تعریفهای جدید، مشروعیت را در عقیده یا نظر مضمحل می کند. اگر يك ملت اعتقاد داشته باشد که نهادهای موجود «مناسب» یا

«اخلاق آرمانی» هستند این نهادها مطابق این تعاریف مشروع تلقی می شوند. هانا پستکن نیز به تشایب معرفت شناسانه چنین تعریفی توجه کرده و می گوید: «ویر به این منظور که جامعه شناسان را از قضاوت و اتخاذ موضع باز دارد، این نکته را که هر کس می تواند مشروعیت و عدم مشروعیت را مطابق معیارهای عینی و عقلانی مورد قضاوت قرار دهد، نامفهوم می سازد». ر.ک: 9. Beetham, op. cit., p. 9. 53. Ibid., p.p. 7-9.

54. Ibid., p. 18.

۵۵. ماکس وبر، مفاهیم اساسی جامعه شناسی، ترجمه احمد صدیقلی، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۱، صص ۹۹.

۵۶. همان، ص ۱۰۱.

۵۷. ماکس وبر، دانشمندو سیاستمدار، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۰۷.

۵۸. ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر بهرام، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، صص ۶۰۱.

۵۹. «نوع عالی وسیله است و نه هدف زیرا هدف عام فرهنگ همواره درک معنی ذهنی است و نوع عالی وسیله ای جهت تفهیم بهتر رفتارهای بشری و تقسیم بندی بهتر است. نوع عالی (Typical Ideal) نیز در بیان اندیشه های وبر و درک آنها نقش مهمی دارد و بیانگر دسته بندی های انتزاعی می باشد که برای تقسیم مفاهیم و تعاریف به کار می رود». (مأخذ آرون، پیشین، صص ۵۶۵). وبر عقیده داشت که الگوهای رفتار اجتماعی و سیاسی آنقدر پیچیده اند که نمی توان آنها را در دسته های قطعی جای داد. اما به علت این که به هر حال تقسیم بندی راهنمایی ضروری برای ادراک است، پذیرفته شده که هر مقوله تنها نمایانگر يك نوع عالی رفتار یا رابطه است. ر.ک: Birch, op. cit., p. 33.

۶۰. آرون، پیشین، صص ۵۶۴.

۶۱. وبر، مفاهیم اساسی جامعه شناسی، پیشین، صص ۱۰۲.

۶۲. فررو، حاکمیت فرشتگان محافظ مدنیّت، ترجمه عباس آگاهی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۰، صص ۴۷.

۶۳. همان، صص ۵۸.

۶۴. همان، صص ۳۴. توضیح کامل این اصول و شرایط

○ گاهی اوقات اقلیتی
خشن، بی رحم یا صرفاً
فعال، اقتداری را تحمیل
می کند که در نهایت از
جانب مخالفان اولیه
مشروع تلقی می شود.

73. *Ibid.* p. 19.74. *Ibid.* p. 18.75. *Ibid.*, p.p. 92-94.

۷۶. البته یورگن هابرماس در این میان، رد مشروعیت رژیم‌ها را نتیجه ناکارایی آنها در پاسخ‌گویی به نیازهای اقتصادی مردم می‌داند ولی او هم نظریه خود را در جهت رد لیبرال دموکراسی‌های غربی ارائه نموده است که باز هم به مشروعیت سیستم حکومتی معطوف می‌شود.

77. David Dyzenhaus, *Legality and Legitimacy* (Carl Schmitt, Hans Kelsen and, Herman Heller in Weimar) Oxford, Clarendon Press, 1997. and H. Gregory Fox et al, "Intolerant Democracies", *Harvard International Law Journal*, Vol 36, 1995, pp. 18-21.

78. Blondel, *op. cit.*, pp. 52.53.79. *Ibid.*, p.p. 53-62.

80. M.J. Peterson, *Recognition of Governments (Legal Doctrine and State Practice 1815-1995)* St. Martin's Press, Inc, 1997, p.74.

برقراریشان از نظر نویسنده مذکور در این تحقیق نه مقنن است و نه لازم. برای اطلاع بیشتر به همان منبع مراجعه شود.

۶۵. همان، ص ۱۷۶، به نقل از تالیران.

۶۶. همان، ص ۱۷۶.

۶۷. به نظر می‌رسد دیوید بینهام علی‌رغم اینکه خود مدعی است رهیافت علوم اجتماعی را انتخاب کرده. به این دلیل که او بنا به ادعای خودش هم یک فیلسوف سیاسی و هم یک دانشمند علوم اجتماعی است. تحت تأثیر فلسفه سیاسی لیبرال بوده و معیارهای فلسفی و ایدئولوژیک را نیز به نوعی در بررسی خود وارد می‌کند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: Beetham, *op. cit.*, p. 7.

68. Beetham, *op. cit.*, p. 26.69. *Ibid.*, p. 26.

۷۰. (illegitimacy). دیوید بیتهام در اینجا عدم

مشروعیت را معادل غیرقانونی بودن (illegality) به کار برده است. برای توضیح بیشتر ر.ک: *Ibid.*, p.p. 205-242.

71. *Ibid.*, p. 16.72. *Ibid.* p. 18.

○ به نظر می‌رسد برای حفظ استقلال و بیطرفی حقوق، و تفکیک آن از سیاست باید بین مبنای حقوق و خود قواعد حقوقی تمایز قائل شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی